

تبارشناسی اندیشه تمدن اسلامی از مشروطه تا انقلاب اسلامی

حجت الاسلام و المسلمین رسول جعفریان

پژوهشگر دین و تاریخ

مقدمه

دو انقلاب با عنوان «مشروطه» و «انقلاب اسلامی»، در فاصله تقریبی هفتاد سال در کشور ما رخ داد (۱۲۸۵ و ۱۳۵۷ ش). این دو رخداد انقلابی، چه نسبتی با «حس تمدن خواهی» ما ایرانیان داشته است؟ انقلاب، ایجاد دگرگونی از وضعی به وضع دیگر به روش انقلابی است. چنین تحولی، مبدأ و منتهایی دارد. مبدأ آن، جامعه بازمانده از قبل، و مقصد، جامعه مورد انتظار آرمانی است که باید بدان برسد. خیزش انقلابی برای انتقال از مبدأ به مقصد، با دو حس تنفر از گذشته و امید به آینده، همان انقلابی است که رخ می‌دهد. به نظر می‌رسد، از الگوی موجود در جامعه اول ناخشنود هستند. آنان حرکت می‌کنند تا با رسیدن به جامعه مقصد، از شرایط بهتری در همه ابعاد زندگی و تمدنی بهره‌مند شوند. البته در این باره که خوب و بد چیست، بسته به دیدگاه‌های ثابت و متغیر آنها و معیارهای مختلفی است که میان جوامع متفاوت وجود دارد. با این حال و در هر حال، اقتصاد و اخلاق، از ارکان مهم آن تحول به شمار می‌آیند. رفاهی معقول و متناسب با زمانه، همراه با ارزشهای اخلاقی مقبولی که بتواند زندگی خوب و آرامی را برای مردم رقم زند و از نظر آنان تبعات منفی نداشته باشد، همواره مد نظر مردمانی است که به شرایطی معترض و طالب شرایط تازه هستند. بدین ترتیب آنچه را که فرهنگ و تمدن می‌نامیم، می‌باید تعریفی و سطح توقعی و جایگاهی در این تحول انقلابی داشته باشد. پرسش ما این است که نسبت میان این دو انقلاب با مفهوم «تمدن» آن هم مدنیت مطلوب و نامطلوب چیست؟ نسبت این دو انقلاب، با وضعی از مدنیت که مورد تنفر و انتظار بوده، چگونه بوده است؟

* متن سخنرانی ارائه شده در نگارستان امام خمینی اصفهان - پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۹۵



نسبت دو «انقلاب مشروطه» و «انقلاب اسلامی» با مفهوم «تمدن اسلامی»

می‌توان نگاه‌های مختلفی به این دو انقلاب داشت و هر دو را بر اساس این نگاهها با یکدیگر مقایسه کرد. اینکه مثلاً این دو انقلاب چه نسبتی با مفهوم «دین» دارند؟ یا هر کدام از آنها چه تلقی از «اقتصاد» داشته و چه قدر اقتصاد در آنها نقش دارد؟ آیا این دو انقلاب از نظر نسبت و تلقی‌شان با مسائل خارجی، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و مسائلی دیگر از این دست. بنده در اینجا می‌خواهم نسبت این دو انقلاب را با مفهوم «تمدن» به‌ویژه آنچه به‌عنوان تمدن اسلامی می‌شناسیم مقایسه کنم. انقلاب مشروطه، چه نسبتی با امر تمدن دارد؟ انقلاب اسلامی چگونه؟ و این دو انقلاب، در این زمینه، چگونه قابل مقایسه هستند؟

چنانکه اشاره شد انقلابها برای ایجاد تحول و بهبود در وضع گذشته و موجود پدید می‌آیند. اکنون باید پرسید در انقلاب مشروطه، کجای کار جامعه ایرانی مشکل داشت که باید تغییر می‌کرد؟ دست کم، مقصودمان در اینجا، یک نگاه کلی به تمدن ایرانی و جایگاه آن در وضع آن روز عالم و نسبت آن با سبک و طرز زندگی و بهره‌مندی از مزایای آن با دیگر ملل است. همین پرسش درباره انقلاب اسلامی هم هست. همین که ما دهها کتاب از سوی رهبران فکری انقلاب در باره مفهوم تمدن و تمدن اسلامی داریم، و این کلمه هزاران بار در متون ایرانی چندین دهه منتهی به انقلاب به کار می‌رود، نشان می‌دهد که رابطه دو مفهوم انقلاب اسلامی و تمدن هم مهم بوده است. در این زمینه، خواسته‌های مشروطه از مفهوم تمدن با آنچه در انقلاب اسلامی مد نظر بوده، طبعاً قابل مقایسه هم هست. در واقع، طی این هفتاد سال، مذاق فکری و روحی مردم تغییر یافته، سرخوردگی‌هایی پیش آمده و انتظارات فزونی پیدا کرده و حتی نیاز به انقلاب جدید پدید آمده است. اینها در ارتباط با مفهوم تمدن چگونه قابل تفسیر هستند؟

گستره کاربرد مفهوم عقب‌ماندگی در ادبیات پیش و دوران مشروطه

اگر معیار بیان وضع فکری جامعه ایرانی پیش از مشروطه، رسالتی باشد که ما از چند دهه قبل از مشروطه، تا مشروطه و نیز دوران انقلاب مشروطه در دست داریم، باید بگوییم، یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم، مفهوم عقب‌ماندگی است. به عبارت دیگر، ما در فاصله سالهای متمادی پیش از مشروطه، روی عقب‌ماندگی خودمان تأکید می‌کردیم و انقلاب مشروطه را با هدف تغییری که بتواند ما را مانند ملت‌های غربی متمدن کند، ایجاد کردیم. از نظر شمار قابل توجهی از نویسندگانی که در آن زمان قلم می‌زدند و امروز نوشته‌هایشان را در اختیار داریم، دنیا به دو جامعه متمدن و عقب‌مانده تقسیم شده بود. ضمن اینکه بودند کسانی که هنوز از وضع موجود دفاع می‌کردند، اما در کل، این نگاه وجود داشت که ما عقب‌ماندگی داریم و در آمدن از این وضع، جز با انقلاب علیه استبداد و روی آوردن به ارزش‌های سیاسی جدید نخواهد بود. شاید نگاهی به کتابچه «تحفه المتمدنین» که توسط یک روحانی (شیخ رضا دهخوارقانی، چاپ شده در کتاب: درک شهری از مشروطه، صص ۱۴۸-۱۳۱) و در تأیید مشروطه و لزوم همیاری برای رسیدن به تمدن نوشته شده، بتواند ما را با این ادبیات که شواهد بسیار گسترده دیگر هم دارد، آشنا کند. باز هم تأکید می‌کنم، کسانی در آن میانه بودند که اهداف دیگری از انقلاب داشتند، اما خط عمده همین بود. حتی اگر بحث از اجرای اسلام بود، بر این اساس بود که عقب‌ماندگی هم معلول این است که ما درست به اسلام عمل نکرده‌ایم و اگر چنین کنیم، مثل دنیای متمدن، از مواهب زندگی بهره‌مند خواهیم شد. به هر روی، برنامه تجدد و نوکردن جامعه و متمدن ساختن آن بود، هر چه بود، جزئیات آن روشن نبود، اما برای بسیاری از آنها که بر اساس نوعی فهمیدگی روی مبانی انقلاب مشروطه حرکت می‌کردند و انقلاب را به رغم خواست سنت‌گرایان، به نقطه غیر قابل برگشت رساندند، روشن بود که ایران برای ورود به عرصه تمدن، باید چنین انقلابی داشته باشد.

مشروطه، تجدد و رفع عقب‌ماندگی!

گرچه مسیر کلی انقلاب مشروطه همان بود که گذشت، اما اختلافات درونی درباره بسیاری از مفاهیم و مسیر کلی وجود داشت. در واقع، از زمانی که بر سر مشروطه اختلاف نظر میان علما پیش آمد، گرایش‌های مختلفی، از طرفداری کامل از اصول موضوعه غربی، تا اسلام‌میزه کردن غرب و از آنجا تا دو گانه تصور کردن آنها و اینکه غیر قابل جمع هستند، پدید آمد. بجز حرکت کلی در مشروطه که به سمت تجدد و نو کردن جامعه ایرانی بود، کسانی از اساس با فرنگی‌مآبی فکری و اجتماعی مخالف بودند. برخی از روحانیون چنین موضعی داشتند. از میان آنها شماری به جنبه‌های فکری مشروطه انتقاد داشتند و برخی به جنبه‌های ظاهری و رواج فساد و بی‌دینی و آنچه از جامعه غربی کم و بیش شنیده بودند. یکی از جدی‌ترین مخالفان فکری مرحوم میرزا صادق آقای مجتهد تبریزی بود. (بنگرید به دو رساله وی درباره ماهیت مشروطه در کتاب: درک شهری از مشروطه (صص ۸۵-۱۲۷). شیخ فضل‌الله نیز که اوایل طرفدار کلیت ماجرا بود، به تدریج به شک افتاد و در نهایت به مخالفت برخاست و به‌عنوان رهبر این



جریان ضد غرب شناخته شد. این برداشتی بود که به خصوص از پس از رواج مبارزه با غربزدگی در ایران، از شیخ فضل الله در ذهن‌ها باقی ماند. چنان که جلال آل احمد هم جنازه او را بر سر دار، به عنوان نشانی از برافراشته شدن پرچم مبارزه با غربزدگی دانست. نفی مطلق، تأیید مطلق و موضع میانه، سه خطی بود که در مشروطه پدید آمد، و قانون اساسی مشروطه خط میانی بود، چون اسلام را پذیرفته بود. جریان تأیید مطلق شاید کاملاً نه اما به هر حال، در دولت‌های پس از مشروطه به ویژه پهلوی نفوذ داشت. جریان سوم، به تدریج سنگری برای مخالفان وضع جاری درآمد، هر چند برای چندین دهه مطرود بوده و کنار گذاشته شد. با این حال، ضدیت با غرب در نهاد بسیاری از مخالفان ماند که روحانیون به طور عمده، با بدبینی به غرب نگاه می‌کردند. وقایع سیاسی و استعماری و نیز گسترش فساد - دست کم بر اساس تفسیر اسلامی از آن - هم نظر آنان را تأیید می‌کرد. مشکل آنها خود این تمدن، مظاهر فن‌آورانه آن و نیز شماری از قوانینش بود که حتی بسیاری از مخالفان، اینها را جنبه‌های مثبتی می‌دیدند و سبب تردیدشان شده بود. طبعاً می‌گفتند ابعادی از این تمدن خوب است و جنبه‌هایی دیگر منفی که باید آنها را کنار گذاشت. به نظر آنها، اسلام با آن موارد موافق بوده و حتی می‌توان گفت که اینها از اسلام گرفته‌اند.

تحقق تجدد نیم بند مستبدانه و آمرانه به دست رضاشاه

طی بیست سال پس از مشروطه، در حوزه سیاست، نوعی زد و خوردهای سیاسی در کار بود و دولتی پس از دولتی روی کار می‌آمد و اندک زمانی سقوط می‌کرد. روشن بود که ساختار سیاست قاجاری و نظام کشور، به سادگی نمی‌توانست متحول شود. آرمان‌گرایی به شدت نیرومند برای رسیدن به اهداف انقلاب مشروطه بالا، اما توان اقتصادی و اجتماعی و آگاهی عمومی بسیار پایین، یا به عبارتی نامتناسب

بود. فشارهای خارجی و مطالبات روس و انگلیس هم، فارغ از خواست ملت ایران و در چارچوب تعاریفی که از شکل‌گیری مناسبت بین‌الملل تازه میان قدرتها مطرح بود، به صورت مانعی عمده سر راه دولت‌های حاکم در ایران طی این سالها بود. باید برنامه‌ای پیاده می‌شد تا هم به آرمان مشروطه رسید و هم اوضاع را متناسب با وضعیت جدید سیاسی دنیا جمع کرد. به‌ویژه که روسیه در اختیار کمونیست‌ها قرار گرفته بود و انگلیسی‌ها بر آن بودند تا حصار آهنین در اطراف آن کشیده شود. برای این فضا، رضا شاه ایده مناسبی بود که تقریباً روشنفکران و انگلیسی‌ها بر سر آن توافق کردند. پیاده کردن تجدد، و در ضمن، امن کردن ایران، و بستن فضای سیاسی کشور برای جلوگیری از حرکت‌های کمونیستی و جز آن با بودن رضاشاه می‌توانست تحقق یابد. بدین ترتیب، تمدن‌خواهی مورد نظر در انقلاب مشروطه، به معنای نوسازی ایران و رفع ایراداتی که چندین دهه بود مطرح می‌شد، توسط رضاشاه، دنبال شد. دولت رضاشاه در تمام بخشها، تلاش کرد تغییراتی ایجاد کرد و با استفاده از زور و نیروهای نظامی به پیاده کردن آرمان تجدد و تمدنی مورد نظر پرداخت و به گفته برخی، تجدد آمرانه‌ای را برای ایران رقم زد. در این وقت، مقاومت‌هایی از سوی نیروهای سنتی در ایران پدید آمد که او باید با خشونت با آنها رفتار می‌کرد. این مقاومتها سرکوب شد، اما بعدها مشکلاتی را برای دولت پهلوی پدید آورد. به‌رغم تغییراتی که در دادگستری شد، رضاشاه، خودش فرد مستبدی بود، و در نتیجه امکان پیاده کردن یک نظام سیاسی منعطف با آزادی‌های حداقلی هم وجود نداشت. در واقع، بخش آزادیخواهی مشروطه، فدای تجدد و نوسازی شده بود. البته در سایه استبداد، در محیط‌هایی مثل ایران، برخی از موانع و مشکلات رفع شد، صدای معترضین قطع گردید و تحولاتی در سمت آرمانهای مشروطه صورت گرفت. بدین ترتیب ایران با استبداد وارد عصر جدید شد.

آغاز تردید در تجدد و متهم شدن به فرنگی‌مآبی و غربزدگی بدون محتوا

بنا بود ما متمدن شده و به همان سطح از زندگی برسیم که فرنگی‌ها رسیده‌اند. البته باید مراقب می‌بودیم مشکلات آنها را از دید خودمان، نداشته باشیم. حالا سؤال این است، وارد شدن به تمدن و عصر جدید به چه معنا بود و چقدر محقق شد؟ آیا به دنبال مشروطه، تحولی بنیادی در فرهنگ ایرانی رخ داده بود تا در پرتو آن بتواند سطح مدنیت خویش را از صفر لافل به پنجاه یا هفتاد برساند؟ یا آن که تنها در سایه استبداد، نوعی تجدد و مدرنیزم ایجاد شده بود که جنبه شکلی داشت؟ این البته یک تجربه است که در برخی از کشورها، تجدد به زور وارد شده و به‌خصوص در زمینه‌های علمی و تمدنی هم پیشرفت‌هایی داشته است. مثال این امر روسیه است. در مقابل و به عکس، در ایران و ترکیه که دو کشور با سرمایه‌های فرهنگی قابل توجه از روزگاران، حتی استبداد طرفدار تجدد هم نتوانست آنها را وارد عرصه تمدنی جدی کند.

به طور کلی می‌توان گفت در دوره رضاشاه اصلاحات اقتصادی و فنی و اداری صورت گرفت، اموری که همواره مطالبه بخشی از اصلاح‌طلبان از پیش و پس از مشروطه بود، اما دو مشکل جدی وجود داشت، یکی اینکه اولاً تغییرات عمیق نبود، شاید به دلیل اینکه اصلاً شرایط این کشورها برای یک تغییر اساسی مناسب نبود؛ و عامل دیگر، آسیب‌هایی بود که از ناحیه استبداد بر کشور وارد شد و عمده‌ترین نتیجه آن،



مخالفت مردم با شخص رضاشاه و حتی شادی برای رفتن او و پس زدن برخی از کارهای متجددانه وی بود. به هر حال، تجدد نیم‌بندی پدید آمد و ضمن اینکه راه میانه‌ای طی شد که امکان برگشت به قبل از مشروطه را نداشت، اما چنان و چندان هم نبود که بتواند به طور کامل به استواری تجدد و مقبولیت آن منجر شود. باید گفت، جامعه ایران در این دوره، به دو بخش تقسیم شده بود. دسته‌ای که رو به تمدن غربی داشتند و دسته‌ای که نسبت به آن دو دل بوده، یا آن را نمی‌خواستند، یا اگر می‌خواستند مشروط به دینداری طالب آن بودند. یک رباعی از اوایل دهه بیست این است: یک روز بشر به مذهب و دین گروید / یک روز به مسلک و قوانین گروید / افسوس که این درنده حیوان عجیب / انسان نشود به هر کدامین گروید (شعر ملک حجازی از سالنامه رنگارنگ، سال ۱۳۲۴، ص ۱۱۵)

آغاز حمایت مشروطه مصلحان دینی روحانی و غیر روحانی از تمدن غربی

در این دوره، روحانیون نوگرا و اصلاح طلب، وارد میدان شدند تا دیدگاه‌های خود را از تمدن بیان کنند. طی سالها، آنها و دین و مذهب، متهم بودند که موانعی بر سر راه تمدن ایجاد کرده اند. البته مخالفت‌های فراوان و پراکنده از سوی شماری از روحانیون با مظاهری از دنیای جدید، این زمینه را ایجاد کرده و چندان بی‌جا هم نبود. با این حال روشنفکران تندمزاج، در این باره افراط می‌کردند. بسیاری دیگر هم در پرده همین مطلب را بیان می‌کردند یا به هر حال، از لزوم نوعی اصلاح در فکر دینی سخن می‌گفتند. اصل مسأله این بود که چرا مسلمانان نمی‌توانند جامعه‌ای در طراز جوامع غربی از لحاظ سطح آگاهی و رفاه داشته باشند. و اما حالا که تجدد روی غلطک افتاده، سؤال این است، روحانیون نوگرا، پس از مشروطه، درباره تمدن اسلامی و طراز تمدنی چه گفتند؟ آنان چه طرحی برای آینده داشتند؟ اگر ما روحانیون سنتی و فقیه در حوزه‌های علمیه یا برخی از شهرها را کنار بگذاریم،

چه آنها که در فقه متمرکز بودند و اکثریت را داشتند و چه آنها که احیاناً در فلسفه کار می‌کردند، و مجموع اینها کاری به عالم تجدد جز در حد حل و فصل برخی از مسائل ریز نداشتند (مثل حل کردن مسأله دوش در طهارت)، آری بجز اینها، می‌توان دسته‌ای از روحانیون اصلاح‌گر را معرفی کرد که روی رابطه دین و جامعه کار می‌کردند. رابطه‌ای که باید به رابطه دین با تجدد و تمدن می‌پرداخت و از دید نظری مبانی جدیدی را همراه با بیان مصادیق، آنچه بد است یا خوب، باید با آنها موافق بود یا خیر، روشن می‌کرد. طبعاً تمدن مفهوم عامی بود اما مظاهر تجدد بسیار فراوان بود. گاه به آن مسائل یعنی مصادیق پرداخته می‌شد و گاه به کلیت تمدن اسلامی. اما فلسفه اینکه روحانیون حتی نوگرا به صورت مشروط دفاع می‌کردند، به دلیل روندی بود که در سمت و سوی تحقق تجدد پیش می‌رفت. دولت پهلوی، اعم از اولی و دومی، هر دو به دنبال تجدد بودند. آنها تجدد و تمدن را به‌عنوان شعار اصلی خود قرار داده و می‌کوشیدند تا با کمک استبداد، تجدد را محقق کنند. البته دو مشکل وجود داشت: یکی اینکه تلاشهایی صوری برای گسترش تجدد که زمینه گسترش فساد را هم فراهم می‌کرد. دوم مشکل فرهنگ و رابطه آن با تمدن جدید که اساساً شکل نگرفته و زمانبر بود. در واقع، در جامعه ای که فرهنگ دیگری در کار بود، درست کردن تمدنی که سنخیت با آن فرهنگ نداشت، کار بسیار دشواری بود. این مشکلات سبب می‌شد تا تغییرات صوری و ظاهری دنبال شود و این همان چیزی بود که عده‌ای با تعبیر فرنگی‌مآبی و غرب‌زدگی از آن انتقاد می‌کردند و فارغ از اینکه درست می‌گفتند یا غلط، اعتراضشان به راحتی مورد پذیرش قرار گرفت. این انتقادهای، در انقلاب اسلامی، به‌عنوان بخشی از گفتمان جاری و رسمی آن در اعتراض به دوره قبل در آمد. جلال‌آل احمد، و تفکر وی، نماد این بخش از گفتمان انقلاب با زبان تند و تیز وی در غرب‌زدگی و خدمت و خیانت روشنفکران بود که بعد از انقلاب و به یک معنای درست‌تر قبل از آن هم توسط فرید و عده‌ای دیگر دنبال شد (در جای دیگری از همین مقاله به آنها اشاره خواهد شد). بدین ترتیب می‌توانیم بگوییم که پهلوی‌ها دنبال نوعی تمدن بودند و شعارشان رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ بود. عنوان کتابی که از محمدرضا منتشر شد. شاه مخالفان خود را مرتجع و خود را متمدن می‌دانست.

تعریف از تمدن واقعی!

انتقاد از غرب و فساد آن، و لزوم احیای اسلام تمدن‌ساز به‌جای تمدن غرب

سه دوره فعالیت فرهنگی در زمینه مباحث اجتماعی و تمدنی میان روحانیون داریم. الف: یک دوره از حوالی ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ و به صورت کندتر تا سال ۱۳۲۰ که چندین مطبوعه دینی در شهرهای تهران، تبریز، کرمانشاه و نقاط دیگر عرضه می‌شد. ب: دوره دوم از شهریور ۱۳۲۰ تا حوالی ۱۳۳۶ که فعالیت گسترده‌تر، قلم رساتر و دیدگاهها روشن‌تر بود و گل سرسید آنها نشریه آیین اسلام است. ج: دوره سوم از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ ش که مکتب اسلام، مکتب تشیع و نشریات دیگری منتشر شده و آثار فراوانی نیز چاپ می‌شد.

طی سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ و به صورت ضعیف‌تر تا حوالی ۱۳۲۰ ش روحانیون نوگرا، در تهران و برخی از شهرها، مانند تبریز، اصفهان و مشهد، زمینه تغییر ادبیات دینی را در همراهی با تمدن جدید ایجاد کردند. آنها ضمن انتقاد از جنبه‌های منفی تجدد، مرتب تأکید داشتند که تمدن اسلامی که انحطاط یافته، می‌بایست در سایه اسلام احیاء شود. در واقع، بعد از آن همه اتهام به دین در اینکه ضد تمدن است، وقت آن رسیده بود تا این مصلحان دینی، با ادبیات تازه ای به دفاع از دین بپردازند و بخش مهمی از آن به تعارض دین و علم، یا دین و تمدن جدید بر می‌گشت. حجم بالایی مطلب در این باره در نوشته‌های این افراد وجود دارد. شاید مناسب باشد اشاره کنم که یکی از دهها مورد، مرحوم میرزا علی آقا مقدس تبریزی (م ۱۳۳۰) است که شش کتاب از وی مانده، به علاوه یک نشریه که دو سال منتشر شد. پیام‌های وی، همه در انتقاد از وضعیت موجود، ستایش از گذشته مسلمانان، لزوم توجه به عمل‌گرایی، رفع خرافات، و بازبینی در امر دین و دینداری برای ایجاد شرایط نوین برای جامعه اسلامی است، آنچنان که بتواند از وضعیت انحطاط موجود که دامن مسلمانان را گرفته، در آمده، و آن را در مسیر رشد و تعالی قرار دهد.

دوره گسترش ادبیات دینی جدید: انتقاد از فساد غربی، دفاع از تمدن

طرح مباحث سیاسی و اجتماعی در اسلام در این دوره، بسیار متفاوت با روزگار قدیم یعنی مشروطه و پیش از آن بود. این بار، نگاهها تازه شده و تحت تأثیر چند دهه تغییر در ایران، آثار ترجمه شده از غرب، توسعه مراکز آموزشی و مدارس، نشریات و مجلات، و شفاف‌تر شدن بحثها، نویسندگان مذهبی هم تغییر کرده بودند. در این میان، آنچه به عنوان بخشی از گفتمان مذهبی عمومی مطرح بود، مسأله سازگار کردن اسلام با مسأله پیشرفت و تمدن بود که حالا در سیاست دست بالا را داشت و دولت‌ها در پی تحقق آن بودند. در این نقطه به نظر می‌آمد باید مطلبی از اسلام گفت که به نوعی با این روند و البته همراه با انتقاد، سازگار باشد. در این دوره، گفتمان مذهبی - سیاسی و مهم‌ترین مسأله، یعنی اینکه دین چه نسبتی با علم و تمدن دارد، بر این اساس بود که دین با تمدن موافق است. بیشتر نویسندگان این چند دوره تلاش داشتند بگویند ما باید میان میان مظاهر خوب و بد غرب فرق بگذاریم. ضمناً تأکید داشتند که آنها با مظاهر تمدن مخالفتی ندارند. طبیعی است که در اینجا دو مسأله مهم وجود داشت. یکی تمدن که لاجرم با این همه توسعه شگفت‌انگیز، امکان انکار آن وجود نداشت. پیش از آن، و در مشروطه کسانی بودند که آن را انکار می‌کردند، اما این زمان چنین امری به نظر معقول نمی‌آمد. در عین حال و نکته دوم، نقطه مقابل، فساد و تباهی بود که هم در غرب وجود داشت و اخبار آن می‌رسید، و هم آثار منفی آن در ایران آشکار شده بود. این فساد و تغییرات به سمت آن، حتی صدای برخی از خود غربی‌ها را هم در آورده بود. اما در دنیای اسلام و کشور ما، بسیاری از آنچه حتی در غرب طبیعی می‌نمود، به دلیل تعارض با شریعت اسلامی، عنوان فساد داشت. کندوکاوهایی هم برای نشان دادن مضرات برخی از موارد آن مثل موسیقی و شراب خواری می‌شد و البته مدافعانی در غرب هم برای اثبات درستی مضرات آنها جست‌وجو می‌شد.

پس در ارتباط با موضع نویسندگان ایرانی در ارتباط با تمدن باید گفت‌مان دو گانه‌ای را در نظر داشت که همزمان موافقت با تمدن از یک‌سو، و انزجار از فساد تمدن غرب را مورد تأکید قرار می‌داد. هرچند به طور معمول، در عمق فلسفی آن از نظر دوگانگی تفکر غربی و اسلامی یا وارد نمی‌شدند یا بحث جدی نمی‌کردند. نمونه‌های ساده این روش، کتاب اسلام و تمدن جدید از مرحوم مصطفی زمانی بود که این قبیل نمونه‌های فساد غرب را از روزنامه‌ها و مجلات استخراج و پشت سر هم ردیف می‌کرد (اسلام و تمدن جدید، ص ۲۷۸-۲۰۶). نمونه دیگر کتاب نقش سینما در زندگی و تمدن جدید (قم، ۱۳۵۱ش) از زین‌العابدین قربانی بود.

نظریات سید قطب درباره نقد تمدن غربی،

لزوم تأسیس تمدن اسلامی، و تأثیر و انعکاس آن در ایران

طرح مباحث تمدن اسلامی و غرب در میان ما ایرانیان، امری ابداعی و بی‌سابقه در سایر کشورها نبود. مصر به‌عنوان کشوری با مرکزیت دینی الازهر، همواره درگیر این مباحث بود و این امر به پیش از زمانی که مباحث یاد شده در ایران طرح شد باز می‌گشت. در واقع، این مباحث در مصر، به‌نوعی مقدم و جنبه‌الگوی و پیشگامی برای ما داشت. اکنون به سابقه قدیم این مباحث در حوالی مشروطه و حتی سه چهار دهه بعد از آن کاری نداریم. تأکید در اینجا بیشتر بر مقطع میان سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ است که تفکر تازه‌ای در میان مصری‌ها و همین‌طور پاکستانی‌ها و در رأس آنها ابوالاعلی مودودی (م ۱۹۷۹) شکل می‌گیرد. این تفکر در اوج خود توسط سید قطب که سال ۱۹۶۶ توسط جمال عبدالناصر اعدام شد، تبیین و ارائه گردید و پس از ترجمه آثار وی به فارسی، در میان اندیشمندان ایرانی هم رواج یافت. یکی از این آثار کتاب ادعانامه علیه تمدن غرب و دورنمای رسالت اسلام بود که سال ۱۳۴۹ش توسط آیت‌الله خامنه‌ای ترجمه شد و مقدمه‌ای هم توسط ایشان بر آن در باب اینکه صنعت خوب است اما تمدن غرب معنویت ندارد و اینجا هم همه چیز تقلیدی و تصنعی شده، نوشته شد. نمونه دیگر کتاب اسلام و تمدن غرب از ابوالاعلی مودودی بود که آیت‌الله ابراهیم امینی آن را ترجمه کرد. بحث‌های سید قطب، بحث فلسفی نبود، و بیشتر از زاویه عدالت اجتماعی و متأثر از نگره‌های انقلابی بود. به‌عبارت دیگر، حمله‌وی به تمدن غربی، بیش از همه با ترکیبی از نگاه انقلابی و بر اساس شریعت اسلامی به‌ویژه نوعی نگره قرآنی در برخورد با طاغوت تبیین می‌شد. به‌علاوه، نوعی تأکید بر ساختن تمدن اسلامی در قالب جامعه اسلامی، آن هم بر پایه شریعت مطرح گردید. در مصر، دهها سال در دفاع از شریعت اسلامی برابر غرب، کار شده بود که نمونه‌ای از آن، تفسیر المنار بود، و حالا وقت درو کردن محصول آن تلاش‌ها بود. اینجا بود که سید قطب با ارائه تفسیری از تمدن غربی به‌عنوان کانون و منجلاب فساد، کوشید تا از تمدن اسلامی در برابر غرب دفاع کند. در اینجا گزارشی از همین کتاب ادعانامه، ارائه می‌دهیم. سید قطب می‌گوید: با تسلط فرهنگ و تمدن غرب، بشریت در مسیر نابودی قرار گرفته است. زمانی کسانی، پیروی از کارل مارکس را راه نجات می‌دیدند، که آن هم به جایی نرسید. بنابراین و اکنون، چشم امید تنها به تفکر اسلامی خواهد



بود. وی در ابتدای کتاب ادعا نامه‌ای علیه تمدن غرب، تلاش می‌کند نشان دهد که چطور انسان و خصایص انسانی زیر سایه تمدن غرب از میان رفته است. فصل اولش با عنوان انسان موجود ناشناخته است، عنوانی برگرفته از الکسیس کارل، که از اتفاق این کتاب محبوب نویسندگان مذهبی قم هم در دهه سی و چهل بود. او خلاصه‌ای از این اثر را در اینجا می‌آورد و اینکه گسترش علم جدید به حوزه طبیعت، سبب مجهول ماندن ماهیت و خصایص انسانی شده است. (ادعای نامه‌ای علیه تمدن غرب، ص ۴۳). در فصل بعد، دنبال این نکته است که بگوید، تمدن جدید، انسان را سرگشته و مضطرب کرده و این به خاطر بی‌زاری غرب و رویگردانی آن از دین است. وی برای اثبات این امر، به ورود اروپا به عرصه تمدن جدید اشاره کرده، تأثیر اسلام و فرهنگ عربی را روی بیکن بر اساس اعترافات موجود بحث می‌کند (ص ۶۳). اینجا بحث از تأثیر تمدن اسلامی یا به قول سید قطب، عربی روی غرب است. اما به نظر وی، اشکال این بود که غرب در ادامه، از دین فاصله گرفت و این سرگشتگی و اضطراب از همان جاست. بخشی از این سرگشتگی، ناشی از نظریه داروین است، البته به گفته وی، هاکسلی آن را نقد کرده است (ص ۷۰). داروین آدمی را در حد یک حیوان پایین آورد (ص ۷۱). همزمان با استفاده از کشفیات علمی جدید از پیچیدگی انسان سخن به میان می‌آید. نیز از نظریاتی که در غرب درباره آشتی دادن علم و ایمان نوشته و گزارشی از کتابی با عنوان العلم یدعوا الی الایمان که از انگلیسی به عربی ترجمه شده بوده، ارائه شده است. (صص ۷۸ - ۷۷). با این حال، در این بخش، مانند بسیاری از بخش‌های دیگر این کتاب، اساس کار بر دیدگاه‌های کتاب انسان موجود ناشناخته است، کتابی که نقد نگاه غرب و تمدن جدید درباره انسان و تنها و سرگشته گذاشتن اوست. شدت تنفر از حرف‌های داروین برای تحقیر انسان، همچنان ادامه می‌یابد: «با ظهور داروین، انسان یکباره تمام صفات ویژه و شرافت و موقعیتی که ادیان برایش قائل بودند و همچنین استقلال و

حاکمیت و موقعیتی را که در عصر روشنفکری کسب کرده بود از دست داد، و ناگهان در جرگه حیوانات درآمد» (ص ۹۲). نظر سید قطب این است که نظریات انسان‌شناسانه عصر جدید، عامل سرگشتگی و آشفتگی در زندگی فردی و اجتماعی انسان شده است (ص ۹۳). وی به کتاب ابوالحسن ندوی با عنوان *ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین* که بحث درباره تأثیر منفی انحطاط مسلمانان بر عالم است، استناد می‌کند (ص ۹۵). همین طور از کتاب *الحجاب مودودی* (ص ۹۶، ص ۲۲۳-۲۲۲). در ادامه، از دوران قرون وسطای اروپا و عقب‌ماندگی‌های آن یاد شده، و اینکه مسیحیت چه اندازه نقش داشته، و زمانی که غرب هشیار شده، سبب مبارزه اش با دین و رویگردانی از آن شده است (ص ۱۰۴). این نگاه در بین نویسندگان ایرانی جدی بود و آقای مطهری هم در مقدمه علل گرایش به مادیگری به آن پرداخت. بحث از زن یکی از جنبه‌های دیگر تمدن غرب است که به نظر سید قطب سبب آشفتگی شده است. در این تفکر، زن از هویت اصلی خود خارج شده است، در حالی که به نظر سید قطب اسلام، در این زمینه برخورد بسیار خوب و متعادلی دارد (۱۰۶ به بعد). اشکال اینجا هم به کلیسا بر می‌گردد که زن را موجودی شرور می‌دانست و دوره جدید به خاطر دشمنی با کلیسا و آن باورها، مسیر را این چنین دنبال کرده است (ص ۱۲۱-۱۲۲). در ادامه بحث فساد در غرب اینجا صریح‌تر دنبال شده و سید قطب حتی از نمونه‌ای که خودش در امریکا در یک هتل از یک مستخدم شنیده، نقل کرده تا عمق این فساد را نشان دهد. (ص ۱۲۶). برای یک مسلمان سنتی، در امر فساد، امری بالاتر این قبیل امور به چشم نمی‌آید. به نظر سید قطب، غرب امروز به روم باستان برگشته است که سراسر به لذت فکر می‌کرد (ص ۱۲۹). اروپایی‌های امروز، مسیحی نیستند، بلکه ماتریالیست هستند. وی این مطالب را از کتاب *ندوی* یعنی همان اثر معروف *ماذا خسر العالم* نقل کرده است (ص ۱۳۳). وی صفحاتی از کتاب امریکا التی رأیت خود را در اینجا آورده تا عمق بی‌دینی و بی‌اعتقادی امریکایی‌ها را به کلیسا، به رغم شهرت عکس آن، نشان دهد. از نظر او، اینکه مردم را برای کشاندن به کلیسا دعوت به سرو غذای سبک در آنجا کنند، (تبلیغاتی که از سوی برخی از کلیساها دیده) و مواردی از این قبیل، شاهد مثال او از تحریف معنای دین و عبادت است (ص ۱۳۵). سید قطب در بخش نظامات سیاسی و اقتصادی هم همان آشفتگی و اضطراب را دنبال کرده و می‌خواهد نشان بدهد که مارکسیسم که امیدی برای اصلاح بود، کاری از پیش نبرد، و به نظر سید قطب راه درست «در آن صورت امکان‌پذیر است که حرکتی عمومی و مجدانه و پیگیر برای استقرار نظام اسلامی در همه گوشه و کنارهای اجتماع به وجود آید». (ص ۱۵۱) پیشنهادی که سید قطب برای اصلاح این جهان دارد، و نظریه مهمی است، ایجاد یک نظام اسلامی در برابر نظامات به نظر او آشفته و ویرانه غربی است. باید آن را ایجاد کرد تا اسلام محقق شده شناخته شود. وی به نقد سرمایه‌داری و سوسیالیسم پرداخته تا راه اسلامی را به‌عنوان راه میانه باز کند. در فصل دیگری از کتاب، تمدن غربی به‌عنوان تمدنی ناسازگار با انسان عنوان شده و سید قطب، مطالبی از کتاب دیگری با عنوان *المستقبل لهذا الدین* آورده است، کتابی که مترجم آن هم آیت‌الله خامنه‌ای با عنوان *آینده در قلمرو اسلام* است (ص ۱۷۷). در اینجا باز سراغ انتقادهای آلکسیس کارل از تمدن غربی رفته و اینکه «تمدن جدید در وضع دشوار و اسفناکی قرار گرفته است» (ص ۱۷۹). سید قطب، طی صفحاتی چند، بندهایی از انتقادات آلکسیس کارل

را از تمدن جدید نقل کرده است (تا ص ۱۸۴) و پس از آن، هم همچنان زیر سلطه آرای او، بحث‌های خود را از نقد غرب ادامه داده و البته می‌گوید: مدرک ما برای محکومیت این تمدن ... منحصر در گفته‌های این رجل دانشمند نیست» (ص ۱۸۸). وی از اینکه کارل، خیلی به دین باور ندارد هم اظهار گلایه کرده، دریافت او را نادرست و ناقص و تحت تأثیر شرایط فکری اروپا دانسته است (ص ۱۸۹). در بحث بعدی این کتاب، با عنوان انتقام طبیعت، باز از تعارض تمدن جدید با ماهیت انسان، یاد شده و بر محور مطالب و اظهارات همان آلکسیس کارل پیش می‌رود، مانند اینکه در تمدن جدید، چه اندازه شمار کسانی که اختلال روانی دارند، زیاد شده است (ص ۲۰۷). مسأله بعد باز بر اساس به گفته سید قطب «گواهی عالمانه او» یعنی کارل، درباره مناسبات زن و مرد در تمدن جدید است، به طوری که در تمدن جدید، روال بر اساس ضدیت با طبیعت است و در این مورد خاص، دور کردن زنان از وظیفه مادری و به طور خاص، زایمان و تبعات آن. مطالبی هم از ویل دورانت آمده، و در نهایت از زندگی ماشینی و تغییراتی که روی آدم‌ها پدید آورده، سخن گفته شده است (ص ۲۱۸). در صفحات اخیر کتاب، باز از رواج فساد و فحشا و منکرات در غرب و حوزه‌های نفوذ تمدن غربی بحث شده، و اینکه چطور از «هر سو انگیزه‌های شهوت و مناظر هوس انگیز» افراد جامعه را احاطه کرده است (ص ۲۳۱). چنانکه اشاره کردیم، این فساد، مهم‌ترین رکن انتقاد نویسندگان مسلمان از زندگی غربی و مؤثرترین عامل برای تولید واکنش منفی نسبت به غرب در میان مردم مسلمان است. اما نمونه‌ها مثل اینکه شهوت‌رانی در فرانسه چه ضربه‌ای بر پیکر ملت فرانسه وارد کرده و سبب تحلیل قوای جسمانی و ضعف و ناتوانی بدنی آنان شده، از حاشیه‌های دیگر بحث درباره وجوه فساد در تمدن غرب است (ص ۲۳۳). چنانکه این آزادی جنسی، بنیاد خانواده را در فرانسه متلاشی کرده است. این نمونه‌ها بر اساس گواهی‌های که از مطبوعات وقت درباره مسائل رخ داده در جوامع غربی ارائه می‌شود، ادامه می‌یابد. بخشی از آنها از دیده‌های خانم عائشه عبدالرحمان یا همان بنت الشاطی است که از مشاهداتش در وین نقل و در روزنامه الاهرام چاپ کرده است. در آنجا از قول یک خانم طبیب فرنگی آمده است که در غرب نسل تازه‌ای از زنان شاغل پدید آمده که رفتارهای عمومی این تمدن بیماری صعب‌العلاج نازایی برای آنها آورده، بدون اینکه فیزیولوژی ظاهری و جسمی‌شان تغییر کرده باشد. این در واقع ناشی از وضع شغلی آنهاست (ص ۲۴۲-۲۳۸). این گزارش‌های مطبوعاتی که مانند آن در ایران هم توسط نویسندگان وقت مذهبی مانند مرحوم زمانی و دیگران استفاده می‌شود، به یک روش دایمی برای اثبات خرابی وضع غرب مورد استفاده بود. آخرین فصل کتاب «راه نجات چیست؟» است، آنجا هم جملات اول از آلکسیس کارل است که کتاب انسان موجود ناشناخته را با این هدف نوشته که ما راهی جز واژگون کردن تمدن صنعتی غرب نداریم، اما چون این ممکن نیست، و بازگشت به عقب روا نه، باید راه دیگری بیابیم. آن وقت راههایی را توصیه کرده و سید قطب عیناً مطالب او را طی صفحاتی نقل نموده است (ص ۲۶۰-۲۵۵). سید قطب انتقادهایی به کارل دارد، و می‌گوید اشکال اصلی نوع ایمان غربی‌ها به علم، و نوع تلقی آنها از دین است. این دو باید اصلاح شود. (ص ۲۶۱). اینها مطالبی است که به گفته وی الکسیس کارل هم نمی‌فهمد، چون محصور در تمدن غربی است و برای همین، راه‌حل اصلی به ذهن او هم که منتقد غرب است، نمی‌رسد. به نظر وی، اشکال کارل این است همه راه‌حل

را در «علم» جست‌وجو می‌کند، و دین در نگاه جامعه‌ا‌و حداکثر یک گرایش صوفیانه یا نوعی احساس روانی و تصفیه اخلاقی است (ص ۲۶۲). سید قطب می‌گوید ما باید امثال کارل را با تکیه بر اسلام نجات دهیم و راه را به او بیاموزیم (ص ۲۶۳). البته، سید قطب تأکید دارد ما تمدن صنعتی را قبول داریم و اساساً این نگرش تجربی، از طریق اندلس به اروپای غربی رسیده است، نگرشی که ضد تفکر یونانی و تجربیدی بوده است (ص ۲۷۱). آنچه از تمدن جدید از نظر اسلام نکوهیده است، چیزی سوا‌ی زیربنای علمی تجربی است» (ص ۲۷۳). در اینجا خلاصه‌ای از دیدگاه‌های اسلام درباره‌ی اسلام و نظام اقتصادی بیان می‌کند، و هدف آن را حفظ انسانیت می‌داند. یک نکته مهم از نظر سید قطب این است که چطور باید این مطلب را به دنیا نشان داد. او بر این باور است که هزاران خطابه و کتاب و فیلم برای نشان دادن نظر اسلام، قادر نیست به اندازه «یک اجتماع کوچک که در نقطه‌ای دور افتاده بر اساس اسلام تشکیل شود، مزایای اسلام را نشان دهد (ص ۲۸۷). این توصیه مهم سید قطب درباره‌ی تشکیل حکومت اسلامی است که بتواند به‌عنوان یک ایده‌آل، معرف اسلام باشد. اما مشکل، صهیونیست‌ها و صلیبی‌ها هستند که با این راه مبارزه می‌کنند. آنها از نشر کتاب هراسی ندارند، جلوی سخنرانی را نمی‌گیرند، اما در عمل، مانع از تحقق چنین جامعه‌ای می‌شوند. ولی هرگز هرگز به‌هیچ عنوان و به‌هیچ صورت، تشکیل جامعه‌ای را بر اساس اسلام در هیچ نقطه‌ای از جهان ولو در یکی از دورافتاده‌ترین جزائر اقیانوسها، نمی‌توانند تحمل کنند» (ص ۲۸۷). از نظر سید قطب، تشکیل این جامعه، یعنی اسلام تحقق یافته که آنها با آن مخالف هستند «و به‌هیچ عنوان وجود تحقق یافته‌ای را تحمل نمی‌کنند» (ص ۲۸۸). وی در پایان به دشواری‌هایی که سر راه محقق ساختن اسلام به صورت عملی آن هم در مواجهه با تمدن کنونی است، سخن گفته است. سید قطب می‌گوید هنوز مشکلات درست کردن چنین جامعه‌ای را نمی‌دانیم، اما آگاهیم که باید بسیار سخت باشد. وی از اجرای شریعت به‌عنوان اصلی‌ترین نکته در آن جامعه تحقق یافته اسلامی اشاره کرده و به برخی از جوانب آن پرداخته است.

این تفکر سید قطب در آثار دیگر او هم که به فارسی درآمد، و بالغ بر ده مورد است، در ایران انعکاس بسیاری داشت. او خود متأثر از مودودی و ندوی و جز اینها بود، اما از بن‌مایه‌های فکری تند خود هم که در جهت ایجاد انقلاب و تأسیس حکومت بود استفاده کرد. این افکار در ایران محبوبیت یافت و اصول دیدگاه‌هایی که درباره‌ی تمدن اسلامی منعکس می‌شد، بر اساس نوعی مشارکت فکری عمومی که در جهان اسلام بود، مورد تأیید قرار می‌گرفت. در مقدمه همان کتاب، که مترجم در سال ۴۹ آن را نوشته، پس از یاد کردن از مفاهیمی چون فرنگی‌مآبی، خودباختگی، مغزشویی، سنت‌شکنی، کشتار هولناک ارزشهای معنوی، در یوزگی غرب، گسترش مدنیت غرب، گذشته افتخارآمیز و فراموشی آن، دیو استعمار، خودفراموشی و بیگانه‌گرایی، می‌نویسد: «در برابر اسلام، مکتب توحید و انسانیت، غول تمدن غرب که اکنون در برابر ما قد برافراشته، یک واقعیت است، واقعیتی است که هر لحظه بر حجم آن می‌افزاید، و بخش دیگری از فضای تنفس انسان‌ها را اشغال می‌کند. فرآورده‌های این تمدن که بیگمان همه محکوم یک حکم نیستند، هر روز و هر ساعت رو به توسعه‌اند. بشر امروزی که به اضطرار قالب پولادین این تمدن را بر خود تحمیل کرده، هر لحظه بیش از پیش خود را محتاج آن حس می‌کند. قلمرو این تمدن

که تا چندی پیش فقط صحنه این کره خاکی بود، امروز اوج آسمان‌ها و سیارات دور دست را نیز در بر گرفته است. ماه و زهره و مریخ که روزگاری جز در رصدخانه‌های منجمان یا سروده‌های شاعران و یا در افسانه‌ها و اساطیر خدایان طرحی از خود نمی‌نمودند، آن هم طرحی وهم‌آمیز و خیال‌انگیز، اکنون ذلیل و زبون تمدن بشری و بازیچه دست ماشین مخلوق و فراهم آمده اویند. آری این تمدن واقعیتی است، آن هم واقعیتی هر لحظه رو به رشد و تورم، و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را نادیده یا حقیر و غیر قابل اعتنا تلقی کرد. لیک با این همه، این تمدن بدین شکل کنونی، اگر چه ساخته دست انسان است، در خورد انسان نیست، فرزندی است که از خون مادر تغذیه می‌کند و در مسیر خود به سوی رشد و کمال قدم بر بناگوش و سینه آفریننده خویش می‌کوبد، و افزایش خود را با کاستی او تأمین می‌کند. تاکنون چنین بوده و چنین رفته است. آری آنچه این واقعیت را - واقعیت تمدن صنعتی را - تحمل‌ناپذیر ساخته واقعیت دیگری است، و آن ناسازگاری این تمدن است با انسان. تمدن بشری که باید برای انسان و در راه ترقی و کمال او به کار افتد، پیوسته در اضمحلال انسان کوشیده، و از سرور موجودات زمین، برده‌ای فرمان‌بردار و یا به قول نویسنده دانشمند این کتاب، ماشینی یا چهارپایی ساخته است، این است سند محکومیت این تمدن.» (مقدمه ادعنامه، ص ۹۱-۹۰) اینها نمونه‌ای از تعریف غرب، انتقاد از آن و استدلال‌هایی بود که مسلمانان حتی با استفاده از متونی چون انسان موجود ناشناخته می‌نوشتند. بحث ماشینیسم سالها بود که در ایران مطرح شده بود و شریعتی هم در این باره به تفصیل سخن گفته بود. در واقع، نقدهای خود شریعتی از تمدن غرب، باز در امتداد همین دیدگاهها و با استفاده از مطالبی است که او از غربی‌ها گرفته و با حس شرقی آنها را بیان کرده است. چنان که اشاره شد، این افکار در شبه‌قاره هم مطرح بود. علاوه بر مودودی که روی سید قطب تأثیر جدی داشت، و اندکی هم در ایران، باید به ابوالحسن ندوی اشاره کرد که زمانی هم به ایران آمد و مهمان دارالتبلیغ بود. او کتابی با عنوان ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین را نوشت، اثری که با عنوان حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین توسط مصطفی زمانی ترجمه شد. (ترجمه دیگر این کتاب توسط عبدالحکیم عثمانی با عنوان جهان در سایه عقب‌ماندگی مسلمانان انجام گرفت (زاهدان، ۱۴۲۴ق). کتاب دیگر ابوالحسن بدوی، الصراع بین الفکره الاسلامیه و الفکره الغربیه فی الاقطار الاسلامیه که به نام ارزیابی تمدن غرب (و نیز نام نبرد ایدئولوژیک) در سال ۱۳۵۴ توسط محمد ثقفی و علی اکبر مهدی‌پور دارالتبلیغ قم منتشر شد.

اشارتی به دیدگاههای مودودی در اسلام و تمدن غرب

آنچه قابل مقایسه با آثار سید قطب است، اثری از ابوالاعلی مودودی (م ۱۹۷۹) با عنوان اسلام و تمدن غرب است که در سال ۱۳۵۱ توسط ابراهیم امینی ترجمه شده و چاپ سوم آن هم سال ۱۳۵۶ منتشر شده است. این اثر ۳۱۵ صفحه‌ای، جیبی اما با حروف ریز، بسیار صریح، و البته در همان چارچوبی که انتظارش از یک عالم متدین مسلمان می‌رود، مطالبی را علیه تمدن غربی مطرح کرده و به طور مداوم از تمام کسانی از مسلمانان که شیفته غرب هستند، انتقاد می‌کند. نویسنده در این اثر، تفکر غربی را به کلی با روح اسلام

متفاوت دیده، و تمامی غرب را در نهایت بی‌دینی و کفر تصویر می‌کند. مقدمه موضوع صفحات نخستین کتاب، بردگی فکری مسلمانان است، و معنا و توضیحش این است که در روزگار ما، مسلمانان برده [غربی‌ها] شده‌اند، و این به خاطر تسلط سیاسی و فکری غرب بر کشورهای آنهاست: «این عقیده در مغز برخی رسوخ کرده است که هرچه را جهان غرب حق بدانند، حق است، و هرچه را باطل بدانند باطل است». به نظر وی، دلیل این بردگی این است که «هر ملتی که در تحقیقات علمی بر دیگران سبقت گرفت، رهبری جهانیان و ریاست ملل دیگر نصیبش می‌گردد». (اسلام و تمدن غرب، ص ۹). وی این مسأله را شکافته و سپس شرح می‌دهد که در میان مسلمانان «نبوغ علمی منقطع گشت و حس تفکر و کنجاوی و دقت از دست» رفت، و این درست وقتی بود که غرب «نهضت کرد و در طریق بحث و نظر قدم گذاشت» و نتیجه اش همین شد که حالا مسلمانان برده شده‌اند. حالا که مسلمانان پس از چند قرن بیدار شده و چشم خود را باز کرده‌اند «با کمال تعجب دیدند که اروپای مسیحی با دو نیروی بزرگ علم و شمشیر، مقابلشان قرار گرفته است». در این شرایط «توده مردم در مقابل تمدن غرب، عکس‌العملی از خویش نشان ندادند، و در همان راهی رفتند که شیوه عمومی افراد ضعیف و پست می‌باشد (ص ۱۱). به گفته مودودی، موج تمدن غرب، «عقاید مذهبی، و مبادی اخلاقی و قوانین مدنی قدیمی‌را» از میان برد. نکته مهمی که در این بحث به آن پرداخته، این است که غربی‌ها، جنگ علم و دین راه انداختند. مشکل را مسیحیت درست کرد که پاره‌ای از نظریات قدیمی علمی را جزو دین مسیحیت کرده و با مسائل جدید به مبارزه پرداخت. علم جدید در مسیری رفت که مسائل هستی را بدون وجود خدا حل کرد (ص ۱۴). این بحث مودودی او را به بحث از ماهیت تفکر غربی و الحادی بودن اساس آن کشانده و درباره داروین هم به‌عنوان نظریه‌ای که بی‌خدایی را کاملاً استوار کرد، سخن می‌گوید. البته در غرب، کسانی مدافع خدا بودند، اما در نهایت شکست خوردند. (ص ۱۹) ضمن این توجیه او برای این شکست قدری توجیه‌گرایانه است، اما گویی داروین را عامل زدن میخ آخر بر تابوت دین می‌داند. به گفته مودودی، او در این کتاب شگفت‌انگیز «تصدیق کرد که ممکن است نظام این جهان را بدون تصور وجود خدا توجیه کرد». (ص ۲۱). به نظر وی، فلسفه و علم جدید غرب نشان می‌دهد که «در این فرضیه‌ها (ی جدید)، دینی در کار نیست، و ترسی از خدای دانای مقتدر وجود ندارد، و برای نبوت و وحی و الهام ارزشی قائل نیست». در این شرایط فکری سخت، یکباره کشورهای اسلامی از شرق تا غرب، هم زیر بار استعمار رفتند، و بچه‌های آنها به فراگیری علوم جدید از غرب مشغول شده، بدین ترتیب «تعقلشان به رنگ غرب در آمد و تمدن غربی در سراسر نفوسشان نفوذ کرد». نتیجه آن شد که «ارکان و مبادی تمدن اسلامی متزلزل و عقول و حواسی که به وسیله آنها تفکرات صحیح اسلامی انجام می‌گیرد، فاسد گشته است». (ص ۲۳). با این توصیف راه نجات چه خواهد بود؟ به نظر مودودی این امر موکول به ظهور رهبرانی نیرومند و روشنفکرانی آزادمنش است که رهبری جهان اسلام را به‌دست گیرند. روشن است که قافله تمدن بشری را نمی‌توان به عقب برگرداند، مثلاً ششصد سال قبل، زمانی که دنیای اسلام در اوج بوده است. به گفته وی، در باب علوم هم باید گفت لازم است مسلمانان «اساس علوم طبیعی جدیدی را بر طبق نقشه‌ای که در قرآن کریم کشیده، بنا کنند». باید الحاد از میان برود، و با یک نهضت علمی و

تحقیقات نوین» راه تازه‌ای گشوده شود، «و تمدن حقیقی و عالی اسلام... جایگزین تمدن مادیگری غرب» گردد (ص ۲۵). به گفته‌ی وی، تمدن، مانند یک لوکوموتیو است، و تنها راه این است که بتوانیم رهبری را به‌دست آوریم، این است که کلید آن لوکوموتیو را به‌دست آوریم! جز این هیچ راهی نخواهیم داشت و صرفاً نگاه کردن به عقب یا این طرف و آن طرف، مشکل ما را حل نخواهد کرد (ص ۲۶). گزارش تفصیلی این کتاب که مباحث زیادی را درباره‌ی تمدن اسلامی و غربی مطرح کرده، و راههای انحرافی مسلمانان را برای نجات شرح داده، نیاز به بحث مستوفایی دارد. به نظر می‌رسد، مشابه این کارها در متون فارسی به‌ندرت وجود دارد، اما معنایش این نیست که اثر یاد شده، سروسامانی دارد. به‌عکس، به نظر می‌رسد، پرگویی‌های مودودی کتاب را به معجونی از اظهارنظرهای متعارض تبدیل کرده است. درست همان اشکالی که در بیشتر نوشته‌های این حوزه وجود دارد. فکر سید قطب، منظم‌تر اما افراطی‌تر به نظر می‌رسد.

گفتمان اعجاب نسبت به تمدن غربی همزمان با ضدیت با آن در میان ملل مسلمان

اشاره شد و از آنچه گذشت به خوبی مستفاد می‌شود که دو نکته‌ی مهم در ارتباط با تمدن غرب، ذهن مسلمانان را به خود مشغول کرده بود. نخست ستایش از عظمت این تمدن و دامنه‌ی گسترده‌ی نفوذ آن در جهان و عظمتی که هر روز شگفت‌تر می‌نمود، دوم فساد و تباهی و نابودی فرهنگ‌های دیگر و از جمله فرهنگ دینی که مسلمانان امکان سکوت برابر آن را نداشتند. حالا مشکل این بود که آنان مزیتی هم از این تمدن جدید ندیدند و غالباً با پدیده‌ی استعمار و تجاوز و تعدی هم روبه‌رو بودند. به هر حال، قاعده‌ی قدرت، آنها را بر اینان که ضعیف بودند مسلط ساخته بود. این وضعیت سبب شکل‌گیری گفتمان ویژه‌ای شد که هر روز باید آن را برای مردمی که در معرض آن تمدن بودند، تبیین می‌کردند.

بدین ترتیب در زمینه‌ی تمدن اسلامی و به‌خصوص رابطه‌ی آن با تمدن غرب، اصولی میان نویسندگان اسلامی شکل گرفت، اصولی که بر اساس آن، می‌اندیشند و مشکل ذهنی خود را در ارتباط با عظمت تمدن اسلامی، چرایی جلو افتادن غربی‌ها از مسلمانان، و مسائلی از این قبیل حل می‌کنند. برخی از این اصول تاریخی است، برخی نظریاتی استنباطی، برخی از سر دینداری، برخی نشأت گرفته از غیرت ملی و قومی و مسائل دیگر. این اصول در بیشتر آثار متفکران و نویسندگان اسلامی وجود دارد، اصولی که از دید کسانی از نویسندگان مذهبی، در مراتب مختلف، قابل جست‌وجوست. برخی افرادی فکورتر و برخی هم از نویسندگان عوام و بازاری در حوزه‌ی مسائل اسلامی که به‌خصوص در دهه‌های پیش از انقلاب، فعال بودند و هنوز تجربه‌ی یک حکومت اسلامی را به عینه ندیده بودند.

من آیت‌الله مطهری را که در مجموعه‌ی کارهایش، به نسبت کمتر درباره‌ی تمدن اسلامی سخن گفته، اما جدی‌تر، انتخاب کرده و سعی می‌کنم اصول گفتمان دینی - تمدنی که ایشان در آثار مختلفش به آنها پرداخته بیاورم. ایشان در مقدمه‌ی کتاب انسان و سرنوشت» بحثی را به «عظمت و انحطاط مسلمین» اختصاص داده‌اند و در چندین محور که برخی از آنها، همان

اصول موضوعه و پذیرفته شده بین نویسندگان اسلامی در زمینه تمدن است، سخن گفته‌اند. ایشان در همان آغاز نوشته‌اند که دست کم بیست سال است توجهشان به مسأله تمدن اسلامی جلب شده است (مجموعه آثار: ۳۴۶/۱). اما اینکه این بحث چرا در کتاب انسان و سرنوشت آمده، دلیلش این است که آیا اعتقاد داشتن به سرنوشت، تأثیری در انحطاط تمدن داشته است یا خیر. اصولی که می‌توان از کتابهای ایشان به دست آورد و بارها کلیات آنها را در این نوشته یادآور شده‌ایم، عبارت از این چند نکته است:

الف: تمدن اسلامی دوران عظمت و افتخار اعجاب‌آوری را پشت سر گذاشته، مسلمانان تمدنی با شکوه داشته، و تاکنون یکی از حلقه‌های تمدن بشری است. اسلام در آن عظمت نقش داشته است. تمدن اسلامی در ردیف بزرگترین فرهنگها و تمدنهای بشری است (مجموعه آثار: ۳۸/۵)

ب: این تمدن عظیم و حیرت‌انگیز جدید اروپایی که چشمها را خیره و عقلها را حیران کرده است، و امروز بر سراسر جهان سیطره دارد، به اقرار و اعتراف محققین بی‌غرض غربی، بیش از هر چیز دیگر از تمدن باشکوه اسلامی مایه گرفته است. بسیاری از نظریاتی که دنیای اروپا دعای می‌کند که مخترع و مبتکرش است، اختراع و ابتکارش در دنیای اسلام صورت گرفته است، اما ما از سابقه خودمان بی‌اطلاعیم (مجموعه آثار: ۲۸۴/۱۷). (مجموعه آثار: ۲۲/۲۴ با استناد به گوستاولوبون و زرین کوب). وی استدلال عبده را برای غرب می‌آورد که پیشرفت تمدن غرب به خاطر رد مسیحیت، و گرفتن دانش از ملل دیگر و بخش عمده‌اش از مسلمانان بود (مجموعه آثار: ۴۸۴/۱۳ - ۴۸۵). وی می‌گوید حتی پدید آمدن مذهب پروتستان هم نتیجه تماس غرب با مسلمانان بود.

ج: مسلمانان پس از آن عظمت، حالا به انحطاط افتاده‌اند، و سؤال این است که: مسؤول این انحطاط و سیر قهقراپی چیست و کیست؟ تمدن اسلامی نابود شده، اما اسلام به صورت نیرویی زنده و گسترش‌یابنده باقی مانده است و با نیرومندترین نیروهای نواجمی و انقلابی رقابت می‌کند (مجموعه آثار: ۳۵۱/۱). ملل اسلامی در حال بیدار شدن هستند. (۳۵۱/۱)

د: متفکران غربی گواهی داده‌اند که مسلمانان تمدن بزرگی داشته‌اند. اسامی افرادی که معمولاً ذکر می‌شود: گوستاولوبون (مجموعه آثار: ۵۵/۲۱)، جرجی زیدان (مسیحی مصری) (مجموعه آثار: ۳۹۴/۱۴)، ویل دورانت (مجموعه آثار: ۳۴۹/۱) ویل دورانت گفته است: شگفت‌انگیزتر از تمدن اسلامی وجود ندارد (مجموعه آثار: ۲۴/۲۱)، جواهر لعل نهرو (مجموعه آثار: ۵۷۲/۱۹).

ه: درباره عوامل درونی انحطاط و عوامل بیرونی چه مسائلی مطرح است؟ عقیده به جبر از جمله عقایدی است که گفته شده سبب انحطاط مسلمانان شده است (یا نه) (مجموعه آثار: ۳۶۱/۱).

ز: فساد و تباهی تمدن جدید را فرا گرفته، انسان را از خود بیگانه کرده، و این بعد از قضیه، مهم‌ترین پدیده منفی در تمدن جدید است که ریشه در بی‌دینی و دور شدن از مذهب دارد. متأسفانه خرافه و داستان سقوط اندلس به خاطر فساد در ذهن آیت‌الله مطهری هم بوده و دست کم چندین بار آن را طرح کرده است. (مجموعه آثار: ۴۰۴/۳، ۲۴/۵۴۷).



امام خمینی، انقلاب اسلامی و نقد تمدن غرب، نیز طرح جایگزین

امام خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب اسلامی ایران، در زمینه تمدن اسلامی و غرب، دیدگاه‌های روشنی دارد. مقدمتاً باید گفت، چنان که در آغاز بحث اشاره کردم، اگر مشروطه را حرکتی در مسیر تجدد بدانیم، انقلاب اسلامی، جنبشی است برای احیای اسلام برابر غرب. به عبارت دیگر، به نوعی ضد تمدن غربی است. زمانی که پهلوی‌ها به اسم توسعه و تمدن بزرگ مورد حمله مخالفان قرار گرفتند، در دایره تمدنی، بحث در این بود که آنها غربزدگی را به جای تمدن در ایران توسعه داده، و کارهایشان هیچ نتیجه‌ای جز ویرانی در بر نداشته، و فساد که عبارت از رواج کاباره‌ها، سینماها، قمارخانه‌ها و امثال آن بوده، در ایران به اسم تمدن رواج یافته است. اگر از نمونه‌هایی چون جلال آل‌احمد و دیگران بگذریم، و اندیشه‌های خود امام را در این باره ملاک قرار دهیم، خواهیم دید که روند کلی انقلاب، سمت و سوی ضد غربی داشت، هر چند بارها گفته و تأکید شد که انقلاب مخالف اصل تمدن نیست. با این حال، قدری ابهام وجود داشت و لازم بود مکرراً در این باره توضیح داده شود.

ما می‌دانیم، تقریباً امام از آغاز جوانی، فردی ضد غرب، و ضد قوانین موضوعه جدید بوده و اندیشه‌هایشان در شرایطی شکل گرفته بود که روحانیت از مشروطه کنار گذاشته شده و جریان تأیید غرب، روی کار آمده بود. این وضعیت در دوره رضاشاه، شرایط سختی را برای روحانیون ایجاد کرده و زاویه حکومت تجددخواه با روحانیون بسیار زیاد شده بود. در اینجا مقصود از ضد غرب بودن، فارغ از مسائل سیاسی بازمانده از مشروطه، ضدیت با قوانین موضوعه و تجددی فراگیر در ایجاد ادارات جدید دولتی به جای نهادهای سابق بود، که زمان رضاشاه به تصویب می‌رسید و مسیر کشور را زیر سایه تجدد می‌برد. این

موضع امام را دست کم در دو مورد، از پیش از سال ۱۳۲۰ داریم. یکی در اجازه ای که در سال ۱۳۵۴ ق برای برادران حجت نوشته‌اند و در صحیفه، ج ۱، ص ۱۲ به‌عنوان نخستین متن‌های باقی مانده از امام آمده و در آنجا توصیه کرده‌اند که باید از تمدن و تجدد جدید پرهیز کنند (و اِنَاک تَمَّ اِنْهَاک اَیْهَا الْاُخُ الرُّوحَانِی وَ الصَّدِیقُ الْعَقْلَانِی وَ هَذِهِ الْاَشْبَاحُ الْمُنْکُوسَةُ الْمُدْعَوْنَ لِلتَّمَدُّنِ وَ التَّجَدُّدِ، وَ هَمَّ الْحُمُرُ الْمُسْتَنْفَرَةُ وَ السَّبَاعُ الْمُفْتَرَسَةُ وَ الشَّیَاطِیْنِ فِی صُورَةِ الْاِنْسَانِ، وَ هَمَّ اَصْلٌ مِنَ الْحِیْوَانِ، وَ اَرْدَلٌ مِنَ الشَّیْطَانِ...). و دیگری که مربوط به سال ۱۳۰۸ است، یادداشتی نوشته شده در خمین، در آن هم از فضای تجدد گرایانه دوره رضاه به شدت انتقاد می‌کنند (مطلبی که با عنوان «انتقادهای شگفت امام در سال ۱۳۰۸ از اوضاع زمانه» روی وبلاگم در خبرآنلاین با تاریخ ۱۳ دی ۱۳۹۴ گذاشتم). مطالبی هم که امام در کشف اسرار آورده‌اند، تقریباً همین موضع را تأیید می‌کند. امام در آنجا با دو نفر که با نگرش عقل غربی، به انتقاد از تشیع پرداخته بودند سخن می‌گوید. امام با این سابقه، از سال ۱۳۴۰ ش وارد عرصه تازه‌ای شد که نامش جنبش اسلامی بوده، و در سال ۵۷ پیروز شد. الان می‌خواهیم بدانیم امام، از این زمان تا پیروزی انقلاب درباره تمدن به‌ویژه تمدن غرب، چه مطالبی فرمودند. شاید این سخن در آغاز این بحث جالب باشد که امام در ۹۳ مورد در سخنرانی‌ها، از «تمدن بزرگ» محمدرضا شاه نام برده، و از آن انتقاد کرده‌اند، گویی این منازعه، بر محور این مفهوم بوده است! اما در اینجا بهتر است یک مرور تاریخی بر دیدگاه‌هایشان در باره تمدن داشته باشیم. امام خمینی در دوازدهم شهریور سال ۱۳۴۱ گفتند: «اکنون که پیشرفت آثار تمدن غرب و همچنین نفوذ تبلیغات کمونیستی، بسیاری از مردم ایران و جوانان ما را به سوی فساد کشانیده، برای جلوگیری از این خطر بزرگ، چاره ای جز تقویت امور معنوی در مردم نیست؛ و کسانی که به نام تجدد، روحانیت را ضعیف می‌کنند به توسعه فساد دامن می‌زنند». (صحیفه: ۷۷/۱). امام از اینکه شاه خود را متمدن و مخالفانش را مرتجع می‌نامید، انتقاد می‌کرد و در سخنرانی‌ها، کشتارهای مردم را از دولتی که مدعی تمدن بود، به باد انتقاد می‌گرفت. (صحیفه: ۲۵۸/۱ فروردین ۴۳). امام در جای دیگری هم اتهام ارتجاع را نپذیرفته و گفتند: «دارم می‌گویم آقا! ما مرتجع نیستیم به این معنا که شما می‌گویید؛ ما با آثار تمدن مخالف نیستیم؛ اسلام با آثار تمدن مخالف نیست». (۲۹۴/۱). این نکته ما با مظاهر تمدن مخالف نیستیم، یا شما یک روحانی را پیدا کنید که با مظاهر تمدن مخالف باشد، تقریباً مکرر مطرح می‌شود (۲۹۹/۱) و در جای دیگر: ما با کجای تمدن مخالفت داریم، ما با فسادها مخالفت داریم (۳۰۰/۱). فشار رژیم پهلوی برای ضد تمدن معرفی کردن روحانیون، سبب این تأکیدات بود. یک جا امام گفتند: ما در اعلا مرتبه تمدن هستیم؛ اسلام در اعلا مرتبه تمدن است؛ مراجع عالیقدر اسلام در اعلا مرتبه تمدن هستند. خوب، بروید ببینید آنها [را]، اینجا [قم] موجودند، مشهد موجود است، تهران موجود است، نجف موجود است، برون ببینند، کدام اینها مرتجع هستند؟ آقایان خودشان با طیاره اینجا و آنجا می‌روند، بعد می‌گویند با الاغ ملت بروند؟ مگر امسال نبود یکی از مراجع با طیاره رفت به مشهد؟ مگر سایر مراجع با اتومبیل راه نمی‌روند؟ امسال هم مراجع راه افتادند، همه مجتمع شدند - که بعد تشکرش را عرض می‌کنم - همه مجتمع شدند در تهران؛ اینها با الاغ رفتند؟ اینها مخالفند با آثار تمدن؟ (۱/۳۰۱). این روال، تا زمانی که جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برگزار شده و



از تمدن کهن ایرانی، طبعاً به طعنه بر اسلام تأکید می‌شد، ادامه داشت. امام شاه را به خاطر گذشته‌گرایی، مخالف با تمدن معرفی کرد: این خود شاه است که عین مخالفت با تمدن است (۳/۳۶۸). یک خبرنگار فرانسوی از امام خواسته است در این باره توضیح دهد که شاه شما را مخالف تمدن می‌داند، شما هم او را، و این مطالب لزوماً قانع‌کننده نیست (۳/۳۶۹). از آنجا که دنباله سؤال درباره اصلاحات ارضی است، امام آن را جواب می‌دهد. امام، به طنز، و بر اساس کتاب منتسب به شاه، او را «آقای تمدن» می‌خواند: این آقای تمدن بزرگ کجاست که اینها [زآغه‌نشین‌ها] را ببینند؟ (۳/۴۰۸). سخنرانی‌ها تا پیروزی انقلاب اسلامی، و در نقد شاه، روی محور مقایسه شعارهای شاه درباره تمدن بزرگ، و از این طرف، کشتارهای مردم، سختی‌های توده‌های مردم و مشکلاتی از این قبیل است (۳/۵۰۶). امام در پاریس گفتند: «ما که فریاد می‌زنیم، ما برای همین فریاد می‌زنیم، نه برای اینکه ما می‌خواهیم اصلاً مظاهر تمدن نباشد. ایشان می‌فرمایند که آخوندها می‌گویند که ما نمی‌خواهیم این مظاهر تمدن را. ما می‌خواهیم حالا هم با الاغ سوار شویم و برویم... ما که این قدر فریاد می‌زنیم می‌گوییم که ما همه مظاهر تمدن را قبول داریم.» (۴/۲۵). و جای دیگر: «ما می‌خواهیم ملت ایران غرب‌زده نباشد و بر پایه‌های ملی و مذهبی خویش به سوی ترقی و تمدن گام بردارد.» (مصاحبه با رویتر: صحیفه: ۴/۱۶۰). و جای دیگر: «با کدام یک از مظاهر تمدن مخالفت کرده‌اند روحانیون؟ همه مظاهر تمدن را ما قبول داریم» (۴/۲۰۰). مطالب امام، غالباً در نقد شعارهای تمدنی شاه است و این وجه به دلیل شرایط پیش آمده، وجه غالب در گفتمان انقلاب اسلامی است. تمدن شاه، در این تفسیر، گسترش فحشا، فسادآور و غربزدگی است، و در گفتمان انقلاب، معارضین، رو در روی این فساد هستند. (۴/۳۹۸). البته تمدن شاه، یک وجه نقضش هم این است که آزادی در

آن نیست. امام تأکید دارد: مملکتی که در آن آزادی نباشد، متمدن نیست. (۳۲/۵-۳۳)، پس شاه دروغ می‌گوید که اهل تمدن است. به تدریج که بحث سرنوشت مملکت پس از شاه مطرح می‌شود، تأکید می‌شود که حکومت اسلامی مساوی است با پیشگرایی، و تمدن و ترقی (۶۹/۵). «به هیچ وجه حکومت اسلام با تمدن مخالفتی نداشته و ندارد، و اسلام خود از پایه‌گذاران تمدن بزرگ در جهان بوده است.» (۲۰۴/۵). «در اسلام، تمام آثار تجدد و تمدن... مجاز است، مگر آنهایی که فساد اخلاق بیاورد.» (۲۶۲/۵). این عبارات که نوعاً مربوط به دوران اقامت در فرانسه است، ناشی از این تصور است که شایع شده بود حکومت روحانیون ضد تمدنی خواهد بود و خبرنگاران خارجی این پرسش را مطرح می‌کردند. طبعاً این مطالب در پاسخ آنهاست. «حکومت اسلام اگر چنانچه تأسیس بشود، نمی‌خواهد که آثار تمدن را از بین ببرد، با دانشگاه مخالف نیست، با علم مخالف نیست. ... با آن مظاهر تمدن که بچه‌های ما را فاسد می‌کند مخالفیم، ... نه اینکه ما مخالفیم با اصل تمدن.» (۲۶۴/۵). [سؤال: شکل حکومت اسلامی شما در ایران چگونه است و نقش شما در آن چه خواهد بود؟ جواب] «حکومت، جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها؛ و احکام اسلام هم احکام مترقی و دموکراسی و پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق. و من هم نقشی در خود حکومت ندارم؛ همان نقش هدایت را دارم.» (صحیفه: ۴۲۹/۵). بخشی از انتقادهای تند امام، بر این محور است که حکومت شاه، اساساً تمدن ایرانی را از بین برده و آنچه به‌عنوان تمدن آورده، چیزی جز فساد و تباهی نبوده است. (۶۸/۶). این عبارات به‌خصوص پس از انقلاب، با توجه به میراثی که از پهلوی مانده بود، بیشتر مطرح می‌شد: «مملکت ما را غارت کردند. همه آثار تمدن را اینها واژگونه در این مملکت پیاده کردند، با اسم «تمدن بزرگ» فرهنگ ما را عقب زدند، و به اسم «پیشرفت»، کشاورزی ما را بکلی از بین بردند، و به اسم «آزادی» آزادیهای تمام مطبوعات ما و محال تبلیغاتی ما را مختنق کردند، و یک مملکت آشفته‌ای الآن به ارث به ما رسیده است که همه جای آن خراب است.» (۶/۱۷۸). در اولین فرصت آثاری که عنوان غریب‌دگی داشت، می‌بایست از میان می‌رفت: «تمام آثار غرب را - تمام آثار فاسده، نه آثاری که تمدن است - تمام اخلاق فاسده غربی را، تمام نعمات باطله غربی را خواهیم زدایید. ما یک «مملکت محمدی» ایجاد می‌کنیم. بیرق ایران نباید بیرق شاهنشاهی باشد، آرمهای ایران نباید آرمهای شاهنشاهی باشد؛ باید آرمهای اسلامی باشد. از همه وزارتخانه‌ها، از همه ادارات، باید این «شیر و خورشید» منحوس قطع بشود؛ علم اسلام باید باشد. آثار طاغوت باید برود. اینها آثار طاغوت است؛ این تاج آثار طاغوت است؛ آثار اسلام باید باشد.» (۲۷۵/۶). غلبه گفتمان غرب‌زدگی در چارچوب گفتمان انقلابی، پس از انقلاب که البته ریشه آن به پیش از انقلاب بلکه دهه‌ها قبل از آن بر می‌گشت، آشکار است. امام درباره حذف عنوان «دمکراتیک» گفتند: «ما فرم‌های غربی را نمی‌پذیریم. ما تمدن غرب را قبول داریم، لکن مفاسدش را نمی‌پذیریم.» (۲۷۶/۶). پس از تعبیر از «مملکت محمدی» از «تمدن الهی و تمدن رسول الهی» سخن گفته شد. (۳۴۳/۶). امام در جای دیگری انقلاب را «قیام تمدن بر بربریت» دانستند. (ج ۷/ص ۶). در جای دیگری بحث بر سر این است که تمدن غرب، رو به



توحش می‌رود و این هم به خاطر توسعه سلاح‌های جنگی است. البته گفته شده است که این مربوط به دولت‌های غربی است نه مردم. در این تفسیر، غرب دنبال آن است تا «حیواناتی درست کنند که این حیوانات درنده باشند و این «برخلاف تمدن که مکتب‌های الهی می‌خواهند انسان درست کنند که همه در کنار هم آسوده و آرام باشند» (۱۰/۸، و بنگرید ۳۰۹ تمدن صحیح در اسلام است)». از اوایل سال ۱۳۵۸ که همچنان برای محو آثار گذشته، و به تدریج اسلامی کردن مانند حجاب و جلوگیری از شنای زنان لب دریا تلاش می‌شد، باز هم این تأکید صورت می‌گرفت که فرق تمدن شاه با آنچه اسلام می‌گوید، اصلاح همین موارد است. (۳۳۹/۸). و در جای دیگر «تمدن را به درجهٔ اعلایش قبول دارد و کوشش می‌کند برای تحققش». (۴۱۵/۸). و جای دیگر: «اسلام با هیچ تمدنی مخالف نیست، اسلام تمدنی ایجاد کرد، ششصد هفتصد سال یک دنیا راه، تقریباً اکثر معموره را [متمدن] کرد. با تمدن، اسلام مخالف نیست». (۸/۵۱۷) طبعاً این تمدن، باید با معنویت باشد و این نکته ای است که به تدریج مطرح می‌شود. «همه مظاهر تمدن را انبیاء قبول دارند، لکن مهار شده». (۸/۵۱۷). در این گفتمان جدید، و بر اساس تصویری که از دورهٔ شاه بود، آن تمدن، یکسره غربزدگی و فساد بوده است: «پنجاه سال به مغزهای ما تزریق کردند که تمدن عبارت از اینهایی است که کردند». سپس اشاره به سینما و رادیو تلویزیون شده است (۲۱۰/۹). امام در جای دیگری باز یک مرور کلی به حرف شاه دربارهٔ قم و ارتجاع، و با اشاره به خرابی‌های باقی مانده و اینکه تمدنی نبوده، و از مردم خواستند ایران را بسازند (۴۳/۱۰). جای دیگری با اشاره به گذشته تمدن در شرق و آثار ابن‌سینا و رازی، و اینکه تمدن از شرق به غرب رفته و از اینکه «شرق خودش را گم کرده» یاد شده

و از لزوم آنچه از اسم‌های فرنگی آمده، و به‌عنوان نشان‌های طاغوتی یاد شده که باید از بین برود و افزوده شده: «باید از این غربزدگی بیرون برویم. خیال نکنیم همه چیز آنجاست و ما هیچ نداریم. خیر. ما همه چیز داریم. و فرهنگمان فرهنگ غنی است. باید پیدایش کنیم این فرهنگ را» سپس با اشاره به اینکه هر کاری ابتدایی دارد، افزوده‌اند: «الان ابتدا این است که ما باید برویم دنبال اینکه همه چیز از خود ما باشد.» (۳۸۵/۱۰). بدین ترتیب هشجاری تازه این است که ما خودمان را بشناسیم. تقریباً از نیمهٔ دوم سال ۵۸ بحث‌های غربزدگی جدی‌تر شده و یک سخنرانی کامل به آن در ۷ آبان ۵۸ در دیدار دانشجویان مدرسهٔ عالی ترجمه مفیدی اختصاص یافت. (۳۸۸/۱۰): «تا شرق خودش را پیدا نکند، تا این گمشده پیدا نشود، نمی‌توانیم سر پای خود بایستیم. باید از مغزهای ما اسم غرب زدوده شود.» (۳۹۰/۱۰). در حقیقت در این سخنرانی به صراحت از نظریهٔ بازگشت به خویش سخن گفته می‌شود: «باید تصفیه بشود از این مغزهای پوسیده‌ای که عاشق امریکا هستند و عاشق غرب هستند.» (۳۹۲/۱۰). در همان وقت از رشد تفکر مادی، و اینکه برخی می‌خواهند تمدن مادی پدید آورند، انتقاد کرده‌اند: «نظیر آن تمدن بزرگ آن مردک که به اسم تمدن بزرگ مملکت ما را به اینجا رسانید که الان همه جمع شدند و نمی‌توانند اصلاحش کنند. اینها همه به اسم اسلام می‌خواهند به کلی اسلام را کنار بگذارند، و یک چیز مادی به جای او بگذارند که همه چیزش مادی باشد. به اسم اسلام ترویج مادیت می‌کنند» (صحیفه: ۴۶۱/۱۰).

در جای دیگری از تمدن غرب به‌عنوان «تمدن فاسد و مفسد» یاد کرده، و از این «که قبلهٔ یک ملتی غرب» شده، اظهار ناراحتی کردند (۱۲/۱۹). تأکید روی «شرق» و اینکه باید در مقابل «غرب» خودش را نشان دهد، به‌خصوص با توجه به سابقهٔ قضیه که «طب از شرق رفته به غرب، تمدن از شرق رفته به غرب» نشان می‌دهد که نظریات تقابل شرق و غرب به لحاظ فرهنگی، کاملاً مورد توجه بوده و در گفتمان انقلاب استفاده شده است. یک بار هم از تمدن غرب به‌عنوان «تمدن صادراتی» یاد کرده، و گفتند: «ما با تمدن مخالف نیستیم، با تمدن صادراتی مخالفیم.» (۲۵/۱۲). امام در سالهای آخر، کمتر از لفظ تمدن استفاده کرده، و تنها گهگاه اشارتی به تمدن بزرگ مورد ادعای پهلوی داشتند. گاهی هم توصیه به به کنار گذاشتن تمدن شرق و غرب، یعنی شوروری و غرب می‌کردند، چنانکه یک بار هم اشاره به اعتراف اروپائیان به اینکه «تمدن اسلام مقدم بر سایر تمدنهاست» کرده‌اند. (۲۱۶/۱۸). نیز اینکه «در غرب هیچ خبری جز عقب ننگ داشتن ما از قافلهٔ تمدن و تعالی نیست.» (۳۳۹/۱۸). ادامهٔ دشمنی‌های غرب با ایران به‌خصوص در سالهای پایانی جنگ، سبب شد تا به صراحت گفته شود: «امروز که به اصطلاح عصر تمدن و ترقی و عصر پیشرفت است، عصر شیطانهاست.» (۲۳۵/۱۹). مؤلفه‌های رفتارهای گفتاری موجود در گفتمان انقلاب اسلامی در ارتباط با تمدن، همچنان مورد توجه است: «مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است.» این مورد به‌خصوص اشاره به رادیو و تلویزیون است. (۱۵۱/۲۱) به هر حال، روحانیون از زمان آمدن برخی از مظاهر تمدن با آنها مخالفت کرده و از این زاویه مورد انتقاد بودند و این پاسخ برای همان انتقاد است.

برآمدن جریان فلسفی ضد تمدن غرب

از وقتی که در سال ۱۳۲۷ کتابچه تسخیر تمدن فرنگی از فخرالدین شادمان منتشر شد، بنیاد نوعی تفکر ضد غرب، اما فیلسوفانه (نه متدینانه) گذاشته شد. تا اینجا، هر چه گفته می‌شد، بحث از بی‌دینی، کفری بودن فرهنگ غرب، رواج فساد و فرنگی‌مآبی و این قبیل مسائل بود. البته اشاره کردیم که در مشروطه، یک جریان قوی فکری هم که تعارض ماهوی بین اسلام و غرب می‌دید، وجود داشت که به تدریج از دسترس خارج شد. اما اکنون، نه از آن زاویه اما با همان ایده، مباحث تازه‌ای در حال طرح شدن بود.

در این باره چند مقدمه را باید بیان کنیم. الف: مقدمه اول اینکه بخشی از مسائل فیما بین شرق و غرب، ربطی به اسلام نداشته و ندارد. نوعی رقابت میان این دو طرز فکر وجود داشت و می‌دانیم که نظریات مختلفی در باره خاستگاه‌های این دو تفکر و تفاوت‌های میان آنها همواره مطرح بوده است، اسلام بخشی از این مسأله می‌توانست باشد. تفکر ایرانی به‌عنوان بخشی از هویت شرقی و نیز تفکر هندی یا چینی هم همواره به‌عنوان بخشی از این هویت، در تفاوت با آنچه در غرب بوده، مطرح شده است. در این باره شماری از متفکران غربی هم حتی با دفاع از شرق، روی این تأکید داشته و نظریاتی هم طرح کرده‌اند. ب: مقدمه دوم اینکه از تفکری با محوریت دکتر نصر و همراهی چندین متفکر خارجی مانند هانری کربن و ایزتسو به همراهی شماری از فیلسوفان ایرانی مانند آشتیانی و جز او، در اواخر دهه سی و سپس دهه چهل و پنجاه در ایران با محوریت فلسفه ایرانی شکل گرفت که بخشی از یک بزرگتر در باره فلسفه شرقی بود. نکته مهم اثبات تعارض میان این تفکر با تفکر غربی بود. در کنار این جریان تعداد قابل توجهی نویسنده همراهی می‌کردند که نسل اول اینها افرادی مانند شایگان و حتی در دوره‌ای افرادی مانند آشوری بودند. افراد زیادی در اطراف این تفکر حضور داشتند که نام دکتر فرید به‌عنوان چهره‌ای برجسته با هوادارانی مؤثر در دوره‌های بعد، بیشتر زبازند است. بیشتر این جماعت، نسبت به تفکر غربی بدبین بوده و به دنبال جایگزین بودند. آثار نصر زبان گویای این تفکر است که دانش شرقی نوعی علم مقدس است که با تفکر غربی میانه‌ای ندارد. چنان که اشاره شد، کربن هم در کنار همین جریان بود و تلاش‌هایی برای معرفی تشیع به‌عنوان بخشی از این هویت ایرانی و عرفانی که میانه‌ای با غرب ندارد، صورت داد. این گفتمان که در تفکر شرقی، نوعی معنویت هست که در غرب نیست، در آثار این افراد موج می‌زند، و همواره نقطه اتصالی میان آنها و متدینین مسلمان در ایران و جز آن بوده است. در واقع، وقتی انقلاب شد، این جریان، منهای نصر که مشکل سیاسی داشت و از ایران رفت، قدرت یافت و تلاش کرد تا در زمینه احیای تفکر شرقی و این بار به اسم اسلام تشیع حرکت کند. مسیر انقلاب به گونه‌ای بود که باید در مقابل تمدن غرب کاری صورت می‌گرفت، یک راه این بود که باید تمدن جدیدی ساخت، و چنان که مودودی می‌گفت، و گذشت، باید حتی برای علوم طبیعی هم اساس تازه قرآنی درست می‌شد. بدین ترتیب، ایجاد نوعی تحول فکری در ایران، نیازمند نظریه‌هایی بود که بتواند انقلاب را در یک مسیر مستقل از غرب پیش ببرد. این کاری بود که به اسم احیای حکمت ایرانی می‌توانست صورت گیرد. اگر تصور کنیم که دشواری‌های سیاسی غرب با ایران، روز به روز و آشکارا وسعت می‌یافت، می‌توانیم بفهمیم که این نیاز به مرور شدیدتر

شده، روی آن اصرار شد و تأثیر بسزایی در روند فکری و گفتمان جاری در انقلاب نسبت به غرب از خود بر جای گذاشت. هر چه بود، این جریان، یک فرصت استثنایی برای نفوذ در مراکز بازسازی فکر دینی در ابعاد تاریخی، فرهنگی و هنری و فلسفی به دست آورد. بخش مهمی از گفتمانی که پس از انقلاب در ضدیت با غرب و حتی علم جدید به اسم مظهري از مظاهر غرب شکل گرفت، محصول رشد این تفکر، نفوذ آن و بالندگی آن به عنوان یک جایگزین (آلترناتیو) یا تنها جایگزین برای جریانی بود که متهم به غربگرایی می شد. عده‌ای امیدوار بودند که به زودی بتوانند تمدن جدیدی بسازند که از اساس با غرب در تفاوت باشد. طبعاً نکته مهم در این نگرش، تأکید روی تفاوت‌های بنیادین میان شرق و غرب و در اینجا، تفکر اسلامی و تفکر غربی بود. در اینجا نوعی تباین ذاتی میان دو تفکر ترسیم و تصویر می شد، به طوری که اساساً امکان جمع کردن میان آنها وجود نداشت. این تصویر، به شکل‌های مختلف در اندیشه این افراد ارائه می شد که نمونه‌ای از آن تعریف علم قدسی در شرق و علم غیر قدسی در غرب بود، به طوری که نشان می داد اساساً مفهوم علم در آنجا متفاوت با مفهوم علم در اینجا است. در اینجا، علم که یکی از کلیدی‌ترین مولفه‌های فرهنگ و تمدن است، مفهومی است قدسی و تابع روح و نوعی اتصال و اتحاد با عالم بالا، آن هم بر اساس نوعی تفسیر عرفانی و به خصوص صدرايي از آن. در مقابل، علم مادی و نفسانی که ماده علم غربی است، دقیقاً مقابل علم قدسی قرار دارد. این طرز تفکر پس از انقلاب در سطوح مختلف، در زمینه‌هایی چون فلسفه، هنر، ادبیات، و نیز سطوح مدیریتی در صدا و سیما، آموزش و پرورش و بسیاری از نقاط دیگر رواج یافت. هدف بنای نظامی از تمدن بود که گویی به کلی با غرب تفاوت داشت. بنیادی‌ترین مباحث آن در فلسفه مطرح می شد، و تمام تلاش آن بود تا با استفاده از مسائل زبانی در اصطلاحات، و نیز تاریخ فلسفه در غرب و مسیر آن، نشان داده شود که ما باید فکر دیگری برای تمدن بکنیم. در زمینه‌های هنر و فلسفه، روان‌ترین کارها، از مرحوم مددپور از شاگردان فردید بود. برخی از استادان فلسفه دانشگاه تهران هم به شدت مروج این اندیشه بودند. در قم نیز مؤسسه‌ای برای همین منظور، تولید فرهنگ و تمدنی به کلی متفاوت با غرب، تلاش می کردند و هنوز نیز این افکار به شدت در بدنه فکری حکومت وجود دارد. در نگرش نصر و اساساً این گروه، علم اسلامی، برابر علم غربی است و هر کدام متکی به نوعی فلسفه هستند، یکی متکی به حقیقت ثابت الهی است و دیگری مشتکی افکار نسبی و بی‌ارزش از چیزی که به واقعیت خارجی دنیایی و نفسانی تعلق دارد. در این تفسیر، تمدن غربی، تمدنی کاملاً نفسانی است، علمش هم برای سلطه بر طبیعت پدیده آمده و تنها به قدرت فکر می کند. تردیدی نیست که گفتمان نصر و همراهان وی، پس از انقلاب، داخل گفتمان انقلاب گردید و تاکنون روی نظریه تمدن اسلامی در ایران، نقش داشته و تأثیر گذاشته و هواداران زیادی دارد.

